

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

فرستنده: هوادار پورتال

نویسنده: آگوست الیاسون

برگردان از: پیام پرتوی

۲۵ سپتمبر ۲۰۱۲

امپریالیسم و اخوان المسلمین

اخوان المسلمین به عنوان سازمانی مذهبی و حزبی سیاسی مواضع خود را در جهان عرب، پس از آغاز بهار عربی، به شدت تقویت نموده و در بسیاری از کشورها قدرت را به تصاحب خود در آورده است.

آگوست الیاسون، دبیر امور بین المللی در RKU، سازمان جوانان حزب کمونیست سویدن (م.ل)، در مورد پیشینه این سازمان و ارتباطات نیرومند آن با امپریالیسم می نویسد.

وضعیت کاملاً متعادل فعلی ادامه کوشش رو به افزایش امپریالیسم جهت کنترل، قبل از هر چیز، خاور میانه است. در خلال بهار عربی زمین تا حدودی زیر پای امپریالیسم، زمانی که متحدان نزدیکش، مبارک در مصر و بن علی در تونس سرنگون شدند و اوضاع ابداً قابل اطمینان به نظر نمی آمد، لرزید. بهار عربی با اینحال انقلاب و یا حتی جنبش آگاهانه سیاسی هم نبود.

به همین دلیل کنترل امور در منطقه برای امپریالیستها آسان بود، اگر چه ناچار شدند که برخی از متحدان و سیاستمداران خود را، مانند آقایانی که نامشان ذکر شد، قربانی نمایند.

یکی از گروههایی که بیشترین نفوذ را در بسیاری از کشورهای عربی به دست آورد اخوان المسلمین است. آنها در انتخابات مصر پیروز شدند، در، از جمله لیبیا و تونس، وجود دارند و یکی از بزرگترین احزاب مخالف در سوریه هستند.

اخوان المسلمین در سال ۱۹۲۸ در مصر به عنوان یک سازمان اسلامی سیاسی و اجتماعی بین المللی تشکیل شد. می توان گفت که آنها بخش محافظه کار یا ارتجاعی طبقات فئودالی و خرده بورژوازی کشورهای مسلمان را نمایندگی می نمودند. البته بسیاری از کشورهای عربی در آن زمان تحت سلطه سیستم فئودالی، که در آنجا مذهب از اهمیت عظیمی برخوردار بود، قرار داشتند. در آنجا آنها اغلب در تضاد با بخشهایی از طبقه سرمایه دار این کشورها که خواهان مدرنیته نمودن، سکولاریسم و توسعه بیشتر بودند قرار می گرفتند. اخوان المسلمین، همزمان، در مبارزه علیه استعمار خالص نیز شرکت می کرد. این حزب و متحدانش خود را در سراسر جهان اسلام منتشر

نمودند. شاخه مصری این سازمان بزرگترین بود و در آغاز از انقلاب پیشرو، بورژوازی ملی سال ۱۹۵۲ در مصر، که استعمار را متوقف و جمال عبدالناصر را بر مسند قدرت نشاند، حمایت نمود. به عبارت دیگر آنها از شورش علی رغم این که آن انقلابی سکولار، ملی و الهام گرفته از سوسیالیسم بود، حمایت کردند. در این دوران موجی از انقلابات ضد استعماری، ضد امپریالیستی، بورژوازی ملی در خاور میانه و سایر نقاط جهان رخ داد. در ضمن بسیاری از آنها تحت تأثیر و پشتیبانی اتحاد جماهیر شوروی قرار داشتند. آمریکا و امپریالیستها با نگرانی بسیار روند این توسعه را دنبال می نمودند. به همین دلیل آمریکا به یافتن یک نیروی مخالف در این کشورها نیاز داشت، نیروئی که می توانست از آنها جهت متوقف نمودن "کمونیسم" حمایت نماید. البته در این دوران نگرانی از انتشار کمونیسم بیش از هر زمان دیگر بود و در ضمن آمریکا و CIA بیشترین مبالغ و زمان را صرف مبارزه با کمونیسم می نمودند.

آمریکا دوستان بالقوه خود را در میان اسلامگرایان پیدا کرد. یقیناً آنها نیز با استعمار مبارزه نموده بودند و یقیناً از حامیان سیاستها و سیستم آمریکا نبودند، اما همزمان منافع مشترکی را دنبال می نمودند. اسلامگرایان دشمن سکولارها، ناسیونالیستهای "بی کفایت" و سوسیالیستها بودند. آنها به طور کامل منافع طبقات مختلف، یا دستکم اقتدار مختلف در میان طبقه سرمایه دار، را نمایندگی می نمودند. زمانی که بورژوازی ملی پیشرو می خواست دولتی نیرومند، مدرن، سکولاری - ملی را با سیستم رفاهی الهام گرفته از سوسیالیسم بسازد اسلامگرایان اساساً نه وطن پرست، بلکه خلیفه نشینان اسلامی در سراسر منطقه بودند.

۱۹۵۳، تنها یک سال پس از به دست گیری قدرت توسط ناصر در مصر و در میانه معرکه مک کارتیسم و بدترین دوران ضد کمونیسم، آمریکا خواستار برگزاری کنفرانسی در دانشگاه پرینستون نیوجرسی شد. چند ده رهبر برجسته از میان اسلام شناسان، کشیشان و معلمان، از جمله نماینده ای از جانب اخوان المسلمین، سعید رمضان، برادرزاده بنیانگذار و "مسئول امور بین المللی آنها" به این کنفرانس دعوت شده بودند. کنفرانس در ظاهر یک کنفرانس علمی بود، اما برنامه مهم پنهان در دستور کار یافتن جایگزینی ضد کمونیستی در خاور میانه بود. آنها امیدوار بودند که بتوانند مسلمانان معتقد را علیه اتحاد جماهیر شوروی و دیدگاه سکولاری سوسیالیسم ترغیب نمایند. آمریکا و CIA به خوبی می دانستند که چه کسانی را دعوت کنند. CIA در سند محرمانه ای سعید رمضان را به عنوان "فالانژیست و فاشیست" با علائق شخصی جهت کسب قدرت توصیف می نماید. اما به عنوان متحد در مبارزه علیه کمونیسم اینچنین خصوصیتی، چندان اهمیتی نداشت.

بدین ترتیب همکاری میان آمریکا با اسلامگرایان و اخوان المسلمین جهت مبارزه علیه دشمن مشترک، کمونیسم، آغاز شد. این یک دوستی صمیمانه نبود و بسیاری معتقدند که به عکس این اخوان المسلمین و، نه آمریکا، بود که از این ائتلاف بهره می برد. و همانطور که شما می دانید اتحاد آمریکا با اسلامگرایان، از جمله طالبان و القاعده، با ناسیاسی اسلامگرایان به پایان می رسد.

یک سال بعد، ۱۹۵۴، ناصر در مصر مورد حمله قرار گرفت. کسی که به جرم این عمل دستگیر شد یکی از اعضای اخوان المسلمین بود که البته متهم به طرح این ترور شد. به دنبال آن این حزب ممنوع اعلام شد. همکاری میان آمریکا و اخوان المسلمین، و به خصوص با سعید رمضان، ادامه یافت، رمضان در تبعید جهت سازماندهی شبکه ای برای اخوان المسلمین کمک و پشتیبانی دریافت می نمود.

در ضمن همکاری میان امریکا و اسلامگرایان به صورتی آشکار در هم‌نشینی نزدیک با عربستان سعودی و دیگر کشورهای سلطنتی عربی دیده می‌شد و می‌شود. جنبشهای وهابی و سلفیستها، ایدئولوژیهای که اخوان المسلمین نیز به آن نزدیکند، بر ژریمهای این کشورها مسلط هستند. امریکا اگر چه می‌گوید که با تروریسم اسلامی مبارزه نموده است، اما همواره از مرتجعترین شاخه‌های اسلامگرایان حمایت مالی نموده و می‌نماید. یک ریاکاری که با تمام روشنی نشان می‌دهد که مسأله نه بر سر تروریسم، بلکه بر سر منافع اقتصادی، نفت و سیاست بوده است.

البته این ائتلاف بی‌درد سر نبود و برای مثال در خلال جنگ ویتنام امریکا برای مبارزه با کمونیسم جبهه‌های به مراتب مهمتری را، در جمع، در مقایسه با اسلامگرایان داشت. اما این ائتلاف امریکا تا جنگ افغانستان، زمانی که آنها از طالبان علیه شرکت اتحاد جماهیر شوروی در مناقشات حمایت نمودند، دوام آورد.

حقیقت اینست که در واقع ابتداء با جرج بوش و حمله به World Trade Center در ۱۱ سپتمبر ۲۰۰۱ بود که منقش نمودن اسلامگرایان به عنوان دشمن اصلی آغاز شد. امری که چندان عجیب نیست، البته وقتی به این مسأله فکر می‌کنیم که سوسیالیسم برای ده سال قبل از آن "سرنگون" شده بود. گروههای مسلمان، بنابراین، فضای بیشتری را، برای ایفای نقش و هر چه بیشتر عمل نمودن بر اساس برنامه‌های خودشان، پیدا کردند.

اگر چه ۱۹۵۳ مدتها پیش بود، اما با اینحال، به باور من، نشان می‌دهد که امریکا چگونه از اینچنین تجمعاتی استفاده می‌کند. برای امپراتوری البته و به صورتی کامل اهمیتی ندارد که یک گروه به چه مذهب و یا ایدئولوژی، تا زمانی که بتوان از آن در جهت منافع امپریالیسم استفاده کرد، اعتقاد دارد.

سوریه کشوری بود که اخوان المسلمین در آنجا پایگاهی مستحکم داشت. حتی در اینجا نیز یک رژیم سرمایه‌داری - ملی‌گرای پیشرو - الهام گرفته از سوسیالیسم، تحت رهبری خاندان اسد، وجود داشت. اخوان المسلمین در سوریه، در مقایسه با مصر، از نظر اسلامی واقعی بود و همچنان رادیکالتر است و آنها طی مدت زمانی طولانی جنگی مسلحانه را علیه رژیم ادامه دادند، امری که در خلال دهه‌های ۱۹۸۰ منجر به این شد که رژیم سازمان را، در چیزی که قتل عام در حمس و حما نامیده می‌شود، به شدت سرکوب نمود.

بنابراین ارتباطی میان اخوان المسلمین، اسلام ارتجاعی و امریکا وجود دارد. ارتباطی که توسط امریکا مورد استفاده قرار می‌گیرد. البته می‌تواند اینگونه باشد که اسلامگرایانی که در سوریه علیه رژیم می‌جنگند به امریکا برای مثال اسرائیل به عنوان دشمنانی به بزرگی رژیم اسد نگاه می‌کنند. اما برای آنها این که پول و اسلحه از کجا می‌آید ابدأ اهمیتی ندارد. عقد ائتلافهای مهم و سیاسی به ندرت نه دلیل عشق و علاقه حقیقی بلکه بر اساس ستراتیژی پیوند می‌خورد.

همانطور که گفته شد اخوان المسلمین سازمانیست که در گذشته مورد استفاده امریکا قرار گرفته است، و در حال حاضر ما می‌بینیم که پس از این، احتمالاً، چگونه مورد استفاده هر چه بیشتر قرار خواهد گرفت. این که آیا آنها می‌توانند به طالب‌های جدیدی مبدل شوند، و بنابراین علیه متحدان خود، امریکا، عمل نمایند، امریست که باید در انتظار ماند و دید. خطر باقی ماندن افکار ضد امریکائی در این کشورها وجود دارد.

من در گذشته نام عربستان سعودی را ذکر کرده‌ام. همراه با قطر، امارات متحده عربی، بحرین و کویت این کشورهای پادشاهی به شبه جزیره عربستان تعلق دارند. آنها همگی کم و بیش متحدان نزدیک امریکا محسوب شده و نقش مهمی را در حمله‌ها به عراق در گذشته ایفاء نموده و در حال حاضر در دخالت علیه سوریه ایفاء می‌نمایند. این کشورها در نزدیکی ایران قرار دارند و امریکا تعداد زیادی پایگاه نظامی در منطقه دارد. در آخر، البته و به خصوص، آنها دارای مخازن نفت فراوانی نیز هستند.

بیان چند کلامی در این مورد ارزش دارد. این کشورها به شنیعترین دیکتاتورهای جهان، قبل از هر چیز، از دیدگاه کارگری، تعلق دارند. به عبارت دیگر بسیار دیکتاتورتر از رژیمهای سوریه و لیبیا. در قطر، امارات متحده عربی و کویت بیش از نیمی از جمعیت کشور حتی دارای حقوق شهروندی، به این دلیل ساده که آنها کارگران مهمان هستند، نیستند.

سیستم کارگران مهمان را یقیناً می توان کثیفترین نوع سیستم سرمایه داری به شمار آورد. سرمایه داری در بی رحمتترین و وحشیترین سطح خود. در اینجا، در اساس، از حقوقی انسانی خبری نیست. آن کارگری که شکایت و اعتراض می کند به راحتی به کشورش بازگردانده می شود. وضعیت کارگران خارجی، مانند، برای مثال قطر که ۹۸ درصد از نیروی کار را تشکیل می دهند، البته بسیار دشوار است، امری که می توان از طریق مطالعه بسیاری از گزارشات ارائه شده از جانب سازمانهای حقوق بشر بدان آگاه شد.

خلاف آن، برای مثال، سوریه، عربستان سعودی دارای حتی یک دمکراسی ظاهری، هیچ نماینده انتخاب شده مردمی یا احزاب سیاسی، هم نیست. در آنجا آزادی مذاهب مجاز نیستند و همجنس بازان تهدید به سنگباران می شوند. به زنان فقط زمانی اجازه کار داده می شود که از قیم خود، به عبارت دیگر شوهر خود، اجازه انجام کار را داشته باشد. تا همین اواخر آنها حتی اجازه نداشتند، رانندگی کنند.

به این اساس عربستان سعودی یک دیکتاتوری مذهبی و پادشاهی و پایگاهی برای به اصطلاح وهابیون است. نقاب و یا برقع از اینجا آمد، سنتی که برای مثال نه به اسلامیسیم ایران و یا طالبان بلکه به اسلامیسیم عربستان سعودی تعلق دارد.

تکرار برخی مسائل جایزند. در حالی که بسیاری می دانند که دیکتاتورها یا رئیس جمهورهای کشورهایمانند سوریه، ایران و یا در گذشته لیبیا - کشورهای که از جانب امریکا به عنوان کشورهای سرکش محکوم شده اند - چه کسانی هستند، شمار اندکی دیکتاتورها و پادشاهان عربستان سعودی، قطر، بحرین و امارات متحده عربی را می شناسند. وزیر دفاع سویدن کارین انستروم تا همین اواخر مایل نبود که حتی اعتراف کند که عربستان سعودی یک دیکتاتوری است. همزمان سوریه با بی شرمی به عنوان یک رژیم تروریستی دیکتاتور محکوم می شود. نام پادشاه عربستان سعودی چیست؟ پادشاه عبدالله، و چند سال پیش از شخص پادشاه جایزه پیشاهنگی دریافت کرد.

منبع: کارگر (شماره ۳۸)، ارگان رسمی حزب کمونیست سویدن (م.ل)

۲۰۱۲/۲۳/۹